

چگونه اشتغال ایجاد کنیم؟



یکی از عوامل مهمی که بر روی اشتغال اثر تعیین کننده دارد، جمعیت و رشد آن است. در چند سال اخیر رشد بی سابقه جمعیت و تراکم آن در نقاطی از کره زمین، توجه بسیاری را به خود جلب کرده و بحثهای فراوانی را پیرامون افزایش جمعیت و اثرات آن بر رشد و توسعه اقتصادی مطرح کرده است.

طی دو میلیون سال حیات انسان بر روی کره زمین جمعیت انسانها بسیار کم بوده است. در حدود ۱۲ هزار سال پیش یعنی زمانی که انسان برای اولین بار شروع به کشت محصولات خوراکی کشاورزی کرد، جمعیت برآورد شده جهان بیش از ۵ میلیون نفر نبود. در ابتدای عصر مسیحیت (حدود ۲۰۰۰ سال قبل) جمعیت جهان تقریباً به ۲۵۰ میلیون نفر یعنی کمتر از یک چهارم جمعیت کنونی هند، رسیده بود. از سال اول میلادی تا شروع انقلاب صنعتی (حدود سال ۱۷۵۰) جمعیت جهان به ۷۲۸ میلیون نفر افزایش یافت و از سال ۱۷۵۰ تا سال ۱۹۵۰ قریب ۱/۷ میلیارد نفر دیگر به جمعیت کره زمین اضافه شد، اما در طی دوره‌ای ۳۰ ساله (۱۹۵۰ - ۱۹۸۰) جمعیت نزدیک به دو برابر شده و تا پایان سال ۲۰۰۰ ادامه یابد، جمعیت زمین به ۶٫۲ میلیارد نفر خواهد رسید. تقریباً در تمام تاریخ مستند بشری، نرخ تغییر جمعیت به شدت تحت تأثیر پدیده‌های قحطی، بیماری، سوء تغذیه، درگیری، جنگ و دیگر عواملی بوده که به نرخهای بالای مرگ و میر منتهی شده است. اکنون در قرن بیستم به طور فزاینده‌ای شرایط تحت تأثیر پیشرفتهای علمی و تکنولوژیکی و اقتصادی بشر قرار دارد.

هر ساله بین ۷۵ تا ۸۰ میلیون نفر بر جمعیت بیش از ۴٫۴ میلیارد نفری جهان اضافه می شود که در حدود ۶۵ میلیون نفر از این جمعیت اضافی در کشورهای جهان سوم به دنیا می آیند. از کل جمعیت جهان در سال ۱۹۸۰ بیش از دو سوم در کشورهای در حال توسعه و کمتر از یک سوم در کشورهای توسعه یافته زندگی می کردند.

عامل مهمی که در روند رشد جمعیت وجود دارد، ساخت سنی آن است. جمعیت جهان امروزه بسیار جوان است. نکته دیگر آنکه نرخ افزایش جمعیت به طور کلی با فقر ملی در ارتباط است. فقر گسترده، نرخ زاد و ولد را بالا

ایجاد وضعیت تغذیه بهتر برای والدین و کودکان، ۵- توسعه نظام بیمه سالمندی و سایر بیمه های اجتماعی خارج از شبکه خانواده گسترده به منظور تامین اقتصادی والدین در سنین پیری.

حالا باید دید که هدف از اتخاذ این سیاست چیست و اصولاً چرا باید کشورهای در حال توسعه جمعیت خود را در حالت متعادل نگه دارند؟

هدف اینگونه سیاستها عبارت است از رفع فقر مطلق، کاهش نابرابری درآمدها، گسترش امکانات آموزش به ویژه برای زنان، افزایش امکانات اشتغال برای مردان و زنان، فراهم آوردن امکانات جدید پزشکی برای پیشگیری و تهیه برنامه های بهداشت عمومی و بالاخره توزیع عادلانه تر سایر خدمات و امکانات اجتماعی برای گروههای بیشتری از جمعیت.

امروزه بسیاری از کشورهای در حال توسعه از سه پدیده مهم «مهاجرت عظیم جمعیت از روستا به شهر»، «بهره‌وری پائین»، کشاورزی و «بیکاری و کم کاری فزاینده شهری و روستایی» رنج می برند. بیکاری قابل توجه در اقتصاد کشورهای کمتر توسعه یافته، احتمالاً یکی از

برجسته ترین علایم عدم توسعه کافی آنهاست. امروزه در طیف وسیعی از کشورهای فقیر، بیکاری آشکار به ویژه در مناطق شهری ۱۰ تا ۲۰ درصد نیروی کار را در بر می گیرد. در اینجا قبل از بحث پیرامون بیکاری باید دید بیکار کیست؟

بیکار کسی است که ۳ شرط اصلی زیر را داشته باشد:

- بدون کار باشد. یعنی در دوره مراجعه، شغلی (مزدبگیری یا غیر مزدبگیری) نداشته باشد.

● افزایش سطح تحصیل زنان، افزایش امکانات اشتغال غیر کشاورزی آنان و بالا رفتن سطح درآمد خانواده‌ها از راه اشتغال مستقیم، از عواملی است که می تواند به کاهش نرخ تولد و فقر بیانجامد.

- فعلاً آماده به کار باشد. به این معنا که در دوره مراجعه آمادگی پذیرش شغل (مزدبگیری یا غیر مزدبگیری) داشته باشد.
- در جستجوی کار باشد.

اصولاً بیکاری در کشورهای جهان سوم اشکال گوناگونی دارد و تعداد افرادی که در یک کشور کمتر توسعه یافته در جستجوی کار هستند، اساساً به اندازه و ترکیب سنی جمعیت آن کشور بستگی دارد.

نگاه می دارد، نرخ زاد و ولد در میان افراد بسیار فقیر در صورتیکه شرایط زیر فراهم باشد، احتمالاً کاهش می یابد:

- ۱- افزایش سطح تحصیل زنان و در نتیجه تغییر در نقش ارزشهای آن. ۲- افزایش امکانات اشتغال غیر کشاورزی زنان که هزینه فعالیتهای سنتی پرورش کودک را افزایش دهد. ۳- افزایش سطح درآمد خانواده‌ها از طریق اشتغال مستقیم و درآمد زوجین ۴- کاهش مرگ و میر نوزادان از طریق گسترش برنامه‌های بهداشت عمومی و



- هر ساله بین ۷۵ تا ۸۰ میلیون نفر به جمعیت جهان افزوده می شود.
- نرخ افزایش جمعیت با فقر ملی در ارتباط است.

افزایش به طور متوسط معادل نرخ رشد سالانه ۳ درصد است. به علاوه اگر به این ارقام در سال ۱۹۷۳ رقم ۲۵۰ میلیون نفری کم کاران را اضافه کنیم، مجموع نرخ بیکاری و کم کاری به رقم ۲۹ درصد برای تمام کشورهای در حال توسعه بالغ می شود.

به منظور درک کامل اهمیت مسئله اشتغال، علاوه بر بیکاری آشکار باید آن تعداد از کارگرانی را که ممکن است ظاهراً فعال باشند، ولی در مفهوم اقتصادی به طور فاحش کم بهره برداری می شوند نیز به حساب آوریم. در این رابطه پروفسور «ادواردز» در بررسی جامع خود راجع به اشتغال در کشورهای در حال توسعه، پنج نوع بهره برداری کم از نیروی کار را از یکدیگر متمایز می کند:

در خلال دهه ۱۹۷۰ علاقه به مسئله بیکاری و کم کاری گسترده و در حال رشد جهان سوم در میان اقتصاد دانان و مسئولین امور برنامه ریزی ملی منجر به ارائه تصویر جامع تر و کلی تری از ابعاد کمی مسئله اشتغال (در مقایسه با آنچه که در دهه قبل موجود بود) شد.

سازمان بین المللی کار در اوایل ۱۹۷۰ اقدام به یک رشته مطالعات مفصل و موردی درباره مسئله اشتغال در کشورهای مختلف کرد که این مطالعات، جدی بودن مسئله اشتغال و احتمال حادث تر شدن آن را در خلال سالهای آتی به اثبات رساند.

تعداد بیکاران جهان در ۱۹۶۰ حدود ۳۶٫۵ میلیون نفر بود که در سال ۱۹۷۳ به ۵۴ میلیون نفر افزایش پیدا کرد (رشد ۴۶ درصدی) این





در ادامه بحث بیکاری باید ارتباط آن با فقر و توزیع درآمد و تأثیرات آن بر سایر اصول رفتاری و اجتماعی افراد در جامعه نیز مورد بررسی قرار گیرد.

در ابتدا باید دید معنای فقر چیست و چه رابطه‌ای با بیکاری دارد.

فقر و بیکاری دو واژه مترادف هستند. اشتغال ناکافی همراه با بیکاری و کم کاری، عمده ترین دلایل وجود فقر و محرومیت می باشند. اصولاً نیازهای انسانی ناشی از مجموعه خصوصیات بیولوژیکی، روانی و اجتماعی وی است. انسان برای رفع نیازهای خود باید کار کند. به ویژه نیازهای اساسی انسان که از

۱- بیکاری آشکار: که شامل بیکاری ارادی (افرادی که از پذیرفتن برخی مشاغل که برای آن شایستگی دارند، امتناع می کنند و منابع تأمین مالی دیگری جز اشتغال ندارند) و نوع دوم بیکاری غیر ارادی است.

۲- کم کاری: کسانی که کمتر از آنچه مایلند، کار می کنند (روزانه، هفتگی یا فصلی).

۳- ظاهراً فعال ولی با بهره برداری کم: کسانی که بر حسب تعاریف بالا در زمره بیکاران

همچنین رشد جمعیت، تعداد افرادی که درآمدشان از محل کار است، افزایش می یابند و در نتیجه می توان گفت که اشتغال و داشتن درآمد، خود یک نیاز می شود.

● در کانادا کسی که بیش از ۷۰ درصد در آمد خود را صرف تهیه غذا، پوشاک و مسکن کند فقیر است.



● در سال ۱۹۷۳ تعداد بیکاران جهان ۵۴ میلیون نفر بود.

و یا کم کاران قرار نمی گیرند، اما در واقع افرادی هستند که کارشان حاصلی ندارد. (کم کاری پنهان، بیکاری پنهان، بازنشستگی زودرس).

۴- بیماران: کسانی که ممکن است تمام وقت کار کنند، ولی قوه کارشان بر اثر سوء تغذیه یا فقدان داروهای عمومی پیشگیری کننده، تحلیل می رود.

۵- غیر مولدان: کسانی که می توانند نیروی انسانی لازم را برای کار تولیدی تشکیل دهند ولی ساعتها درگیر منابع مکمل ناکافی برای ساختن عوامل تولید و حتی ضروریات زندگی خود هستند.

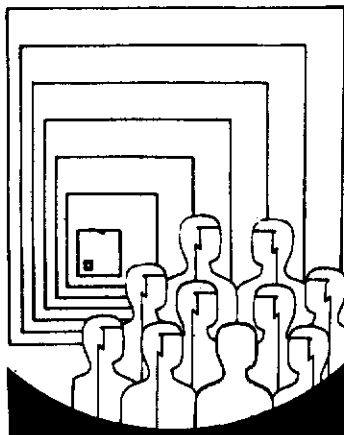
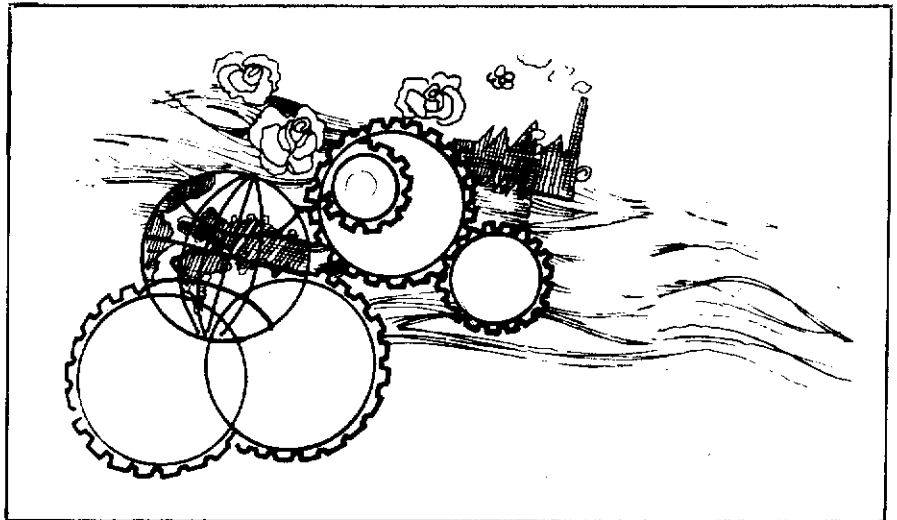
طریق فعالیتهای اقتصادی و کسب درآمد ارضاء می شود.

رفع نیازهای انسانی، موکول به داشتن قدرت خرید است. قدرت خرید تابع درآمد است و در بازار درآمد از دو محل اساسی تأمین می شود، درآمد حاصل از کار و درآمدهای دیگر از جمله درآمد ناشی از سرمایه. با توجه به روند توسعه و

مشکل فقر و مشکل اقتصادی ناشی از سازمان تولید یا عملکرد روابط تولیدی است و برای مقابله با آن باید منشاء و علل آن را جستجو

بدیهی است که اتخاذ چنین روشهایی در عمل مشکلات و موانع بسیاری را در سر راه خود دارد، ولی وجود این موانع باعث نفی و رد این خط مشی هانمی شود، بلکه با شناخت مشکلات می توان هوشیارانه تر و آگاهانه تر تصمیم گرفت.

در خلال دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ یکی از تعالیم اساسی و افکار رایج راجع به توسعه این بود که توسعه اقتصادی موفق، فقط می تواند از طریق نیروهای دوگانه (تراکم قابل توجه سرمایه و رشد سریع صنعتی) حاصل شود. بحث اصلی این بود که با تمرکز تلاشها در توسعه بخش صنعتی و نیز ایجاد تسهیلات برای جذب کارگران و روستائیان مازاد به اقتصاد شهری، کشورهای کمتر توسعه یافته می توانند



به سوی خود کفایی اقتصادی گام بردارند و همانطور که می دانیم، نتیجه اجتناب ناپذیر چنین سیاستی، رشد فوق العاده مراکز شهری بود که مهاجرت کارگران غیر ماهر روستائی به شهرها برای یافتن مشاغل کمیاب شهری را ناشی شد. متأسفانه با توجه به توان بخش صنعتی در جذب این مهاجرین، پیش بینی های

- مصرف خانوارها.
- - تنظیم و تطبیق فعالیتهای تولیدی با نیازهای اساسی مردم و الگوی مصرف.
 - - توجه به صادرات بویژه صادرات کالاهای صنعتی.
 - - ایجاد نظام مالیاتی تصاعدی و به کارگیری روشهای توزیع مجدد برای تنظیم قدرت خرید افراد و گروهها.
 - - تأکید بر همگانی بودجه خدمات اساسی از جمله آموزش و بهداشت.
 - - تأکید بر عوامل اجتماعی در نظام پرداختها (به جای عوامل اقتصادی و از جمله بهره وری) و برقراری کف و سقف برای مرزها و حقوقها و تنظیم فاصله درآمدها.
 - - انتخاب تکنولوژی با توجه به سطح اشتغال مورد نظر و استفاده از روشهای کارگر طلب در زمینه های مناسب.
 - - ایجاد نهادهایی که مشارکت عامه مردم به خصوص افراد کم درآمد و کشاورزان را تأمین کند.

کرد. از طرفی فقر یک مفهوم نسبی است و نسبت به جوامع مختلف متفاوت می باشد. مثلاً در کانادا کسی که بیش از ۷۰ درصد درآمد خود را صرف تهیه غذا، پوشاک و مسکن کند، فقیر قلمداد می شود، در حالی که چنین وضعیتی برای بسیاری از کشورهای یک وضعیت مطلوب تلقی می شود. فقر و محرومیت با عوارضی نظیر بدغذایی، کم غذایی، عدم دسترسی به امکانات آموزشی که با پیامدهای دیگری نظیر فقدان بهداشت و بالا بودن میزان بیماری تشدید می شود سبب آنست که فرد توان جسمی و صلاحیت فنی و علمی کافی برای انجام کار نداشته باشد. این امر به نوبه خود هم امکان اشتغال را برای او کمتر و محدودتر می کند و هم او را بیشتر در معرض تهدید بیکاری و از دست دادن کار قرار می دهد. بازدهی چنین فردی، در هنگام اشتغال نیز به علت فقدان مهارت فنی و ضعف توانائی جسمی پائین می آید در نتیجه، مزد او کم و ناکافی خواهد بود. مزد ناکافی، امکان تأمین احتیاجات اساسی را از او سلب می کند و به این ترتیب حلقه محرومیت تکرار می شود. در این حال، برای ایجاد اشتغال و فقرزدایی در جامعه چه باید کرد؟ این خود بخشی است مفصل که در اینجا به طور خلاصه به بررسی خط مشی و روندهایی که در گرایش اشتغال گرا وجود دارد می پردازیم. برای ایجاد اشتغال و در نتیجه کسب درآمد که خود باعث کاهش فقر می شود باید خط مشی های زیر را در پیش گرفت:

- - افزایش سرمایه گذاری در بخش کشاورزی سنتی و بخشهای غیر رسمی شهری.
- - هدایت کشاورزی به تولید محصولات اساسی مورد نیاز جامعه.
- - یک پارچه کردن محصولات استراتژیک و اساسی با اقتصاد ملی و خود کفایی.
- - ارائه الگوی مصرف و کاهش نابرابری



خوش بینانه فوق تحقق نیافت و بطوریکه می توان شکست صنایع نوین شهری در ایجاد فرصتهای اشتغال، را از آشکارترین شکستهای فرایند توسعه در خلال دو قرن گذشته به حساب آورد.

یکی از پدیده های مهم جمعیتی و رشد و توسعه، همگام نبودن سرعت صنعتی شدن در کشورهای کمتر توسعه یافته با سرعت شهرنشینی است که رشد سریع شهرها (ناشی از مهاجرت روستائیان به شهرها) را در پی دارد.

یکی از نتایج مهم فرایند سریع شهرنشینی، رشد عرضه متقاضیان مشاغل شهری است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، عرضه کارگرفتن از تقاضا برای آنان بسیار بیشتر است که نتیجه آن نرخ بسیار بالای بیکاری و کم کاری در مناطق شهری است.

مهاجرت، عدم تعادل های ساختاری بین مناطق شهری و روستایی را از دو طریق مستقیم تشدید می کند. اول از طریق عرضه مهاجرت، آهنگ رشد متقاضیان مشاغل شهری را نسبت به رشد جمعیت شهری به نحو نامتناسبی افزایش می دهد. دلیل این امر، درصد بالای جوانان تحصیل کرده است که بر جریان مهاجرت برتری یافته اند. حضور این افراد موجب تورم عرضه نیروی کار شهری می شود، در حالی که مناطق روستایی را از سرمایه انسانی با ارزش تهی می کند.

- دوم از طریق تقاضا. به دلیل نیاز به مقدار قابل توجهی از عوامل مکمل تولید، اکثر مشاغل بخش صنعتی شهری در مقایسه با مشاغل روستایی مشکل تر و پرحرج تر هستند. به علاوه فشار افزایش مزدهای شهری و مزایای شغلی اجباری کارگر به همراه عدم دسترسی به تکنولوژی های مناسب تولید کار بر، به آن معناست که سهم فزاینده ای از رشد تولید بخش جدید حاصل از افزایش بهره وری نیروی کار است، ولی اثر مهاجرت در فرایند توسعه بسیار حادتر از تشدید بیکاری و کم کاری شهری است.

درک علل و عوامل تعیین کننده مهاجرت از روستا به شهر و رابطه بین مهاجرت و فرصتهای مربوطه اقتصادی در مناطق شهری و روستایی در تجزیه و تحلیل مسائل اشتغال جهان سوم بسیار مهم است. چون مهاجران اکثریت نیروی کار شهری کشورهای در حال توسعه را تشکیل می دهند، لذا میزان مهاجرت عامل تعیین کننده عرضه ی نیروی کار شهری است. پس از آنکه ماهیت و علل بیکاری شهری درک شود، فرایند

مهاجرت باید شناخته شود.

سیاست دولت برای مقابله با مسئله بیکاری شهری در وهله اول باید بر پایه شناخت این امر قرار گیرد که چه کسی به شهر می آید و چرا می آید؟

اصولاً عواملی که در تصمیم گیری راجع به مهاجرت مؤثرترند، مختلف و پیچیده هستند و چون مهاجرت فرایندی انتخابی است که با خصوصیات اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و جمعیتی مشخصی در افراد تأثیر می گذارد، لذا نفوذ نسبی عوامل اقتصادی و غیر اقتصادی نه تنها ممکن است بین کشورها و مناطق بلکه حتی در داخل مناطق و جمعتهای جغرافیائی مشخص، متفاوت باشد.

اگر چه کلیه عوامل غیر اقتصادی فوق قابل

قبول هستند، ولی اکنون توافق همه جانبه ای بین اقتصاددانان و غیر اقتصاددانان وجود دارد که مهاجرت از روستا به شهر عمدتاً بر اثر نفوذ و تأثیر عوامل اقتصادی صورت می گیرد که علاوه بر عوامل استاندارد، دافعه (کشاورزی معیشتی) جاذبه (مزدهای نسبتاً بالای شهری) و همچنین عوامل بالقوه (پس راندن) به سوی مناطق روستایی را در نتیجه بیکاری زیاد در شهرها، در بر می گیرد.

